



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۱۲/۰۶

بشیر مومن

جامعه شناسی حقوق بشر

«صدای خلق صدای خداست»

ماکیاول

دهم دسامبر 2021، مصادف است با هفتادوسومین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد. این اعلامیه، دولتهای جهان را دعوت کرد تا میکانیسم های حقوقی خویش را، در هماهنگی با کانونهای عمده حقوق بشر عیار سازند، از آن روز به بعد، سازمان ملل متحد، دهم دسامبر را به نام روز جهانی حقوق بشر نام گذاری کرد. یکی از واقعیت های انکار ناپذیر روزگار ما چه در مسایل ملی و چه بین المللی پرابلم حقوق بشر (Human rights) است؛ به همین دلیل این موضوع امروز در بسیار مسایل جهانی نقش اساسی دارد. این پرابلم در کنار مسایل دیگر دارای مقام خاص در امنیت و منافع ملی بسیار از مملکت از جمله اتحایه اروپا و امریکا است که که با روشهای مختلف این مساله را کنترل می نمایند. اما در نخست باید گفت که «حقوق بشر عبارت از مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه است که افراد، به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت های لازم، از آن برخوردار میباشند.»^۱ به عباره دیگر حقوق بشر اصول و قواعد منظمی برای برقرار و تنظیم کردن رابطه افراد هر جامعه با یکدیگر و نخستین و اصلی ترین معیار تنظیم رابطه اجتماعی انسان ها و ملت ها با یکدیگر در جهان حاضر است. سخن گفتن از حقوق بشر مقدم بر این است که انسان ها تابع کدام فرهنگ، دین، نژاد یا ملیت هستند. حقوق بشر در دنیای امروز به این جهت مطرح شده که بر خصوصیت هایی که در طول تاریخ بشر به عناوین مختلف واقع شده به صورت نسبی پایان داده شود. از نظر جامعه شناسان با یک مرور کوتاه نظریات کلاسیکها را چنین خلاصه کرد: ژان ژاک رسو (Jean-Jacques Rousseau)، منتسکیو (Montesquieu)، ماکیاول (Machiavelli)، جانلاک (John Locke)، و کانت (Immanuel Kant) (رامیتوان نام برد که عمده ترین دیدگاههای آنها عبارتند از اینکه انسان آزاد آفریده شده و در سرنوشت خود آزادانه عمل کند و آزادی و تعیین سرنوشت حق طبیعی بشریت است. فراز و فرود فکری بعد از رنسانس، اندیشههای متعدد و متنوعی را در باز یافت منزلت انسانی و طرفداری از حقوق بشر به همراه داشت؛ که از جمله طرفداران حقوق بشر ماکیاول، جانلاک، منتسکیو، ژان ژاک رسو، و کانت رامیتوان نام برد و دیدگاههای عمده این دانشمندان در مورد تعیین سرنوشت شهروندان بر این است که اگر فرمان روایان و مجریان قانون باتشخیص مردم انتخاب شوند به مراتب بهتر از برگزیده گان سلاطین هستند زیرا اینکه توده مردم از پادشاهان دور اندیش تر و در مقصد خود پابرجاترند و قضاوت شان نیز از آن شهریاران بهتر است و بی دلیل نبوده است که گفته اند «صدای خلق صدای خداست» و به نظر آنها دولت آزاد، دولتی است که در آن شهروندان آزادانه و از روی میل به قوانین کشور خود اطاعت کنند؛ بر عکس دولتهای مقید که در آن احکام فرمانروایان به زور بر اتباع کشور تحمیل میشود، و بسیاری از آنها بر این باور اند که هر فرد دارای حقوق است ولو اینکه این حقوق مورد شناسایی دولت قرار نگیرد، و آزادی افراد عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده است و میدهد بکند و آنچه راکه قانون منع کرده و صلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد، در این صورت اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده، و دیگر آزادی انجام وجود نخواهد داشت؛ زیرا این که آزادی حقوق طبیعی تمام افراد است و حس آزادی خواهی در همه کس وجود دارد و هیچیک از آنها بر دیگران بر تری نداشته و حق ندارد به همنوعان خود مسلط شود.. بر عکس برخی دانشمندان مانند ادمنوند بُروک (Edmund Burke)، ک ژوزوف (Joseph de Maistre)، آکساندر سولژنیتسین (Aleksandr Isajevitsj Solzjenitsyn) رامیتوان نام برد.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

ب- از نظر محافظه کاران و مارکسیستها حقوق بشر ابزاری برای جهانی کردن ارزشهای سر مایه داری و نادیده گرفتن مسئولیتهای اجتماعی تلقی میگردد. موضع گیری در برابر حقوق بشر همواره یکی از مهمترین دغدغههای چپ، به ویژه بخشهای رادیکال آن است. بیش از همه طرح مالکیت خصوصی به عنوان یکی از حقوقهای بشر سبب شده است تا کسان و جریانهای مختلفی، که به چپ به معنای گسترده آن تعلق دارند، با حقوق بشر مخالف کرده و آن را "بورژوازی" یا "لیبرال" بخوانند. برخی جامعه شناسان نگرش نسلی به حقوق بشر دارند و این دید خویش را به سه نسل فرمولبندی کردند: الف. نسل اول که ریشه و مبانی آن مقوله "آزادی" است. ب. نسل دوم که این نسلبندی و مفاهیم آن با مفهوم "برابری" است. ج. نسل سوم که ریشه و اساس آن بر مقوله برادری مبتنی بوده؛ بر مقایسه اومانیتیست استوار است و با رویکرد و نگرش اسلامی کمتر سازگاری دارد. منظور از خردباوری علمی، باور کردن توانایی انسان بر شناخت علمی هستی و انسان است؛ و این که تنها شناخت قابل اعتماد، معرفت علمی است. مقصود از فردگرایی، برتر دانستن عقل و استدلال فردی بر همه چیز و کنار گذاردن خدا و شریعت الهی از حیات بشری و خالی کردن آن برای جولان فردیت است. این اندیشه از آثار خردباوری علمی است. مراد از حقوق طبیعی، حقوقی است که ناشی از حیثیت ذاتی انسان است و هیچ کدام از عوارض انسانی نظیر زبان، نژاد، جنسیت، مذهب در آن دخالت ندارد، این حقوق عبارتند از: حیات، آزادی، برابری و مالکیت، بنیاد حقوق طبیعی انسان بر تمایلات و غرایز بنیادی انسان نهاده شده است، و آنچه به صورت مطلق برای او وجود دارد همین حقوق طبیعی است، وظایف نیز در این حوزه محدود میشود. در حایکه نزدیک به یک قرن از این اعلامیه میگذرد ولی هنوز هم آن طوریکه که توقع میرفت اجرای اصول آن فراگیر و جهانی نشده است و در بسیاری از موارد شاهد نقض حقوق بشر هستیم. از آنجا که موضوع حقوق بشر به دلیل جنبه های احساسی آن به راحتی قابل تأثیر بر افکار عمومی است لذا همواره به عنوان یک اهرم مناسب مورد سوء استفاده آمریکا و برخی متحدین قرار آن می گیرد. نقض یا اتهام حقوق بشر بیشتر از هر عامل دیگری جهت تحریک افکار عمومی و حمایت از ضدیت با کشور متهم و حتی کاربرد زور علیه آن کشور مؤثرتر است. در اکثر مباحث حقوق بشر با نقش دولت، دولت-ملت و تعریف حقوق بشر به عنوان حقوق شهروندان گره خورده است.

متوجه باید بود که شهروندی، رابطه بین فرد و دولت است که در آن طرفین با حقوق و تکالیف متقابل نسبت به یکدیگر متعهد میشوند. در واقع شهروند به دلیل عضویت تمام عیار و کامل در اجتماع سیاسی و مزیت برخورداري از حقوق بنیادین متمایز از اتباع کشورهای دیگر و بیگانگان میشوند. یعنی دیگر، هر کس که تابع يك کشور محسوب میشود، ضرورتاً شهروند آن کشور به شمار نمیآید و از حقوق شهروندی برخوردار نمیشود؛ تابعیت، ممکن است شرط لازم باشد، ولی شرط کافی نیست. همچنین شهروندی، برحسب این که مبنای آن را فردگرایی یا جمعگرایی، متفاوت است. با همه این حقوق بشر مربوط به انسان است، فارغ از هر نوع تعلق، اما حقوق شهروندی، مستلزم رابطه فرد با جامعه سیاسی و دولت است و در چارچوب دولت، محقق میشود تا هنگامی که نظام بینالملل براساس دولت

State

ها هست، شهروندی هم همین معنا را دارد. البته بخش عمده حقوق شهروندی، همان حقوق بشر است که ظرف اجرایی معینی پیدا کرده است. حقوق بشر به حقوقی از انسان گفته میشود که فرد به جهت انسان بودن از آن برخوردار است و تفاوت های فرهنگی را در بر نمی گیرد، در حالی که حقوق شهروندی ملاحظات فرهنگی را نیز در بر می گیرد. با این همه تعداد از جامعه شناسان به این بورد که: « منشور حقوق شهروندی بر خلاف عنواناش، سندی است که به نحوی شایسته هم به حقهای بشری عنایت داشته و هم حقهای شهروندی. حقوق بشر به عنوان یک بحث بنیادی و چند بعدی اساس شهروندی معاصر است؛ چون شهروندی معاصر از ارزشهای حقوق بشر سرچشمه میگیرد، اساسات حاکمیت ملی، هویت و ملت را بصورت عمیق تغییر داده است به نحویکه دیگر قوم، زبان و مذهب عناصر متشکله ملت و هویت محسوب نمی شوند بلکه احساس تعلق و مالکیت نسبت به نهاد ها و دستاورد های مشترک در حوزه عمومی است که پیوند دهنده بافت ملت می باشد»

۲

شهروندی رابطه فرد و دولت را در چارچوب قوانین به رابطه دوجانبه تبدیل کرده است و نقش افراد را از موقعیت پسیف و غیر فعال و تابعیت؛ به نقش فعال و مالکیت ارتقا می دهد. در حالیکه حقوق بشر بیشتر بر حقوق و آزادی های اساسی بشری تاکید می ورزد، پابندی به تعهدات و تکالیف شهروندی است که قدرت سیاسی را در کشور ها به خدمت مردم وا میدارد و آنرا از انحراف نجات میدهد. در حالیکه ارزشهای محوری شهروندی مدرن با الهام از حقوق بشر، انسانیت، برابری و آزادی ست اما مفاهیم کلیدی مورد بحث آن ملت، هویت و حاکمیت می باشد. جریانات شهروندی زمانی در یک جامعه پخته میشود

که شهروندان برای امنیت، عدالت، تعلیم و تربیه و رفاه عامه در حوزه عمومی به مثابه یک شهروند مشارکت نمایند نه سهم دار و دوکاندار قومی (مانند دوران اربابی امریکا در کشورما) باشد. لذا شهروندی استوار بر آگاهی، امید و مشارکت شهروندان در یک جامعه می باشد که محرک آن نه دولت بلکه خودشهروندان هستند. نظر به اینکه حقوق بشر به لحاظ فکری ریشه در سنت فلسفی غرب داشته و از مشکلات تاریخی غرب گرفته شده است، اما به عنوان یک ایده مورد توجه کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. توجه به ایده حقوق بشر در کشورهای در حال توسعه در شرایطی صورت می پذیرد که این کشورها نابرابریهای شدیدی را در زمینه قدرت و ثروت تجربه می کنند. چنانکه دیده میشود کشورهای در حال توسعه در برابر کودتاهای نظامی و جنگ های قومی آسیب پذیر هستند. هر دو پدیده را می توان به استعمار نسبت داد و در ضمن هر دو پدیده نقض فاحش حقوق بشر را در پی داشته اند. به نظر می رسد که بهبود حقوق بشر نیازمند ایجاد توازن میان دولت کارآمد و جامعه مدنی نیرومند است. دستیابی به چنین شرایطی در زمان کمبود منابع دشوار خواهد بود. در به عنوان نتیجه در باب موانع و چالشهای موجود بر حقوق بشر کشورهای در حال توسعه باید گفت که اکثر کشورهای در حال توسعه فقیرند و نمی توانند حقوق بشر را به طور کامل به اجرا در آورند. حرف قابل دقت دیگر این است که حقوق بشر بدون دخالت فعال کشورهای اسلامی و کشورهای در حال توسعه تدوین شد و ادامه فرایند تحول آن در غرب بود، نوعی عدم تجانس بین برخی از مواد آن با دیگر نظامهای ارزشی و نظام حقوق اسلامی به وجود دارد. این امر مانعی عمده برای توسعه و تضمین اجرایی جهانی حقوق بشر گردید. علاوه بر آن این کشورها قدرت چندانی در نظام اقتصاد جهانی ندارند و در نتیجه در برابر دولتهای نیرومند و بازیگران غیر دولتی که اغلب سیاستهای شان نسبت به حقوق بشر خصمانه است؛ آسیب پذیرند. در بعد دیگر، فرهنگ جهانی کنونی و ارتباطات رسانه ای سبب شده است انتظار عموم در بسیاری از کشورهای در حال توسعه درباره پیشرفت اقتصادی افزایش پیدا کند. در این شرایط ناتوانی حکومتها در برآورده کردن این انتظاراتها به تحریک خشم و سرکوب منجر شده است. مزید بر آن، اکثر کشورهای در حال توسعه دارای شکافهای قومی هستند که در شرایط سر درگمی این شکافها می توانند به بروز ستیزه و در پیامد آن سرکوب شوند. فساد و شایسته نبودن حکومت پدیده ای رایج در کشورهای در حال توسعه است و نقض حقوق بشر را تا اندازه ای می توان بر پایه تمایل حکام فاسد برای ماندن در قدرت مانند دوران حامد کرزی توضیح داد؛ دقیق همین وضعیت کشورمان در مدت بیست سال اخیر و با تا آمدن طالبان بود؛ با این تفاوت که نسبت بر دوران کرزی؛ داکتر غنی اراده برای مهار کردن فساد داشت ولی اکثر اهرم های قدرت در اختیار جنگسالاران و رهبران فاسد قومی بود. بطور مثال غنی میخواست سارنوال اکرم را به جرم تجاوزجنسی به محکمه بکشاند ولی او به پنجشیر کرد و مورد حمایت شورای نظار قرار گرفت؛ غنی میخواست معضله کابل بانک را حل نماید اما کرزی؛ عبدالله و خلیلی مانع شدند؛ غنی میخواست قاتلین فرخنده را به اشد مجازات محکوم نماید اما جنایتکاران با شورای نظار رابطه خونی داشتند؛ غنی میخواست علی پور را که یک چرج بال را سقوط و باعث مرگ پیلوت و چند تن دیگر گردید؛ محاکمه کند اما مورد حمایت حزب وحدت قرار گرفت و... اینها همه جنایات بشری است؛ همچنین بسیاری از کشورهای در حال توسعه، فرهنگ هایی سنتی دارند که در آن رعایت حقوق بشر جایگاه چندانی ندارد و در این کشورها فرهنگ مدرن حقوق بشر ریشه دار نشده است؛ دلایل به قول روانشاد داکتر اکرم عثمان «کالای غرب در اندام لاغر جامعه ما بسیار کشادی میکند.» ولی در کشورمان هنوز حقوق بشر به عنوان یک ضرورت و اصل حیاتی در افغانستان مطرح نشده و هنوز ناقضین حقوق بشر در دادگاه ها و نهادهای عدلی و قضایی به محکمه کشانده نشده اند. معافیت از مجازات کسانی که با عمل و اظهارات غیر مسؤالانه، تبعیض آمیز و تفرقه افگانه، تحقق ارزش های حقوق بشر را به تأخیر می اندازند، از مشکلات دیگری است که حفاظت از ارزش های حقوق بشری در افغانستان را دشوار کرده است.

حقوق بشر در افغانستان به گونه های مختلف مورد تعرض قرار می گیرد؛ گاه با تمسک به باورها و برداشتهای دینی علیه آن موضع می گیرند و آن را یک پدیده ضد دینی معرفی می کنند؛ گاه آن را مغایر با سنتها، عنعنات و مصلحت می دانند؛ البته همین ناقضین حقوق بشر در کشور ما تحت حمایت امریکا قرار داشت؛ ببینید در روزهای اول حکومت کرزی وزیر هوانوردی بواسطه شورای نظار از طیاره پایان اندخته میشود و چاقو باران میشود! چرا امریکا آنها را حمایت کرد؛ خطای بسیار جدی دیگر امریکا کرزی در نقش رهبر دایمی و سنجاق کردن عبدالله باغنی بود که مانند خار بغل با غنی وصل شده و مانع اصلاحات گردید و جنایتکاران را زیر بال خود قرار داد (طالبان بر حق اینها را بزرگترین جنایتکاران خوانده است)؛ امریکا علاوه بر جنایات بشری که خود حتی در آخرین روزهای فرار شان انجام دادند؛ برخلاف میل متحدین اروپایی خویش دولت منتخب داکتر غنی را (با تمام کاستیهای آن) به طالبان این ناقضین جنایت حقوق بشری تسلیم نمودند. سازمانهای حقوق بشری و جهان شاهد است که طالبان در حال نابودی تمامی پیشرفتهای حقوق بشری افغانستان طی ۲۰ سال گذشته است؛ بر خلاف ادعاهای مکرر طالبان درباره «رعایت حقوق بشر»، شهروندان افغان بصورت "هدفمند" کشته میشوند؛ هر روز عساکر و کارمندان دولت قبلی به شکل مرموز کشته میشوند محدودیتهای زنان، آزادی بیان و همچنین محدودیت های اجتماعی افغانستان تحت حاکمیت طالبان اشاره کرده اند. سازمان دیدبان حقوق بشر چند روز قبل در گزارشی اعلام کرد که طالبان حداقل بیش از 100 افسر پولیس و اطلاعات سابق را از زمان به دست گرفتن قدرت در افغانستان کشته یا به ناپدید شدند.

و این وحشت علیه نیروهای مسلح و کارمندان برخی دولت‌ها از نام حقوق بشر و دموکراسی سوء استفاده کرده و آن را برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود به کار می‌برند. در این مورد میتوان به وقایع فلسطین و اسرائیل و یا حمایت آمریکا از سعودی اشاره نمود؛ در چند دهه گذشته دولت‌های غربی به دستاویز دموکراسی و حقوق بشر به کشورهای دیگر حمله نظامی کرده‌اند؛ و زیر نام مبارزه با تروریسم و حفظ امنیت ملی نیز در سال‌های اخیر بهانه دیگری شده است برای نقض سیستماتیک حقوق بشر؛ بطور مثال حمله بر یوگوسلاویا؛ عراق؛ افغانستان؛ لیبیا و سوریه که باعث مرگ و آواره شدن هزاران انسان گردیده است. برخی از دولت‌ها به بهانه حفظ امنیت ملی، آزادی‌های فردی را کاهش داده و بر قدرت خود افزودند و بدین جهت باید در صدد تهیه ساز و کاری باشیم که به جای امنیت ملی - امنیت فردی را توسعه داد. یکی از بزرگترین معضله‌ها در عدم پیشرفت کامل و رضایت بخش حقوق بشر، مصونیت قضائی ناقضان حقوق بشر است. بدین خاطر باید با اصلاح قوانین ناظر به دادرسی کیفری در کشورهای که اعتقاد به حقوق بشر دارند، امکان تعقیب و مجازات ناقضان حقوق بشر را صرفنظر از محل ارتکاب جرم، فراهم نمود. در شرایطی که دادگاه‌های محلی قادر به اجرای عدالت نیستند باید کشورهای که خود را مقید به اجرای عدالت میدانند، به کمک قربانیان نقض حقوق بشر آمده و امکان طرح دعوا به قربانیان را بدهند نباید فراموش کرد که امروز «نظام بین المللی حقوق بشر تا حد زیادی از سابقه تاریخی اش متفاوت است. زیرا کنون افراد از لحاظ بین المللی به عنوان افراد و نه به عنوان اتباع یک دولت، حقوقشان مورد حمایت و تضمین قرار می‌گیرد. هم اکنون نهادهای بین المللی متعددی وجود دارند که از افراد در مقابل نقض حقوق آن‌ها به وسیله دولت‌هایشان یا دولت‌های دیگر حمایت می‌کنند»^۳. در عین حال عده‌ای معتقدند علی‌رغم توسعه حقوق بین الملل به ویژه پس از تأسیس سازمان ملل متحد، حاکمیت هنوز هم مورد حمایت حقوق بین الملل است و حاکمیت همچنان به عنوان اساسی‌ترین و اصلی‌ترین عنصر تشکیل دهنده نظام بین المللی محسوب می‌شود. اما جامعه جهانی کماکان جامعه‌ای متشکل از دولت‌ها است و سازمان‌های بین المللی نیز محصول توافق دولت‌ها هستند یا با اجازه دولت‌ها فعالیت می‌کنند. لذا اراده‌ای مستقل از اراده دولت‌های تشکیل دهنده آن جهت ابراز نظر راجع به اعمال دولت‌ها در زمینه نقض حقوق بشر یا ترتیباتی برای تحمیل این اراده بر دولت‌ها هنوز وجود ندارد. نباید فراموش کرد ما در عصر جهانی شدن به سر می‌بریم، اما به نظر میرسد فقط تجارت جهانی شده است و حال آن که عدالت نیز باید جهانی شود تا بتوان افرادی را که ناقض حقوق بشر هستند، در کشورهای دیگر محاکمه کرد. جهانی شدن در صورتی یک تحول تاریخی مثبت به شمار خواهد رفت که بتواند عدالت را هم جهانی‌کند. متوجه باید بود که حقوق بشر به حقوق و آزادی‌هایی مربوط می‌شود که دولت به افراد مدیون است. باید پذیرفت که مفهوم سنتی حاکمیت تحت تأثیر تحولات حقوق بین الملل اعتبار خود را از دست داده است، و از آن جا که اکثر دولت‌ها معاهدات مختلف حقوق بشر را تصویب کرده یا بدان ملحق شده‌اند، می‌توان گفت که حقوق بشر جنبه جهانی دارد. در گذشته یک دولت برخوردار از حاکمیت ملی وقتی از نظر بین المللی مشروع دانسته می‌شد که بتواند در قلمروی خود اعمال اقتدار کند و به تعهدات بین المللی که از طریق توافق بر اساس معاهدات بین المللی دو یا چند جانبه بر عهده گرفته بود پایبند باشد. «اما امروز کسب مشروعیت بین المللی دولت‌ها صرفاً در قالب پایبندی آن‌ها به تعهدات بین المللی خود نمی‌گنجد و جنبه‌هایی از رفتار داخلی دولت‌ها را نیز در بر می‌گیرد. چرا که برخی از الزامات اخلاقی بین المللی مبتنی بر مجموعه مقررات شکل گرفته در زمینه حقوق بشر از لحاظ حقوقی جنبه عرفی یافته‌اند و هر دولتی خود را ناگزیر به رعایت آن‌ها می‌بیند»^۴. درین شک وجود ندارد که مراعات حقوق بشر و آزادی‌های عمومی شهروندان از جمله ارزشهای بنیادی نظام‌های سیاسی مبتنی بر آرای مردم است؛ نظام‌های سیاسی دموکراتیک، به آزادی‌های اساسی، کرامت، صلح، امنیت و... خود را پایبند می‌دانند. در واقع روابط پیچیده و نیازهای در هم تنیده جوامع بشری، پایبندی دولت‌ها به ارزشهای حقوق بشری و پرهیز از نقض مقررات بین المللی را ضروری ساخته است. برای نشان دادن پایبندی دولت‌ها به قواعد و اصول بین المللی لازم است که: نحست قواعد، اصول، مبانی، نهادهای مرتبط و موانعی که سبب خدشه دار شدن این تعهدات میگردد، نیاز به بررسی بیشتری دارد. متأسفانه نقض حقوق بشر یک اصل بجای اینکه یک استثنا مطرح باشد امروز بصورت یک قاعده جایگزین گشته است. آنچه نسبت به نقض حقوق بشر در اذهان خور می‌کند، نسبت اعمال نقض به دولت‌ها بیشتر مطرح میگردد. اما این بدان معنی نمی‌باشد که سازمان‌های غیر دولتی، افراد و اشخاص مرتکب نقض تعهدات حقوق بشری نمی‌گردند، بلکه مطالبی نیز به نقش این‌ها نیز یاد آوری و مورد توجه قرار گرفته است. اقدامات دولت‌ها جهت ایفای نقش حمایتی‌شان در جهت پاسداری از حقوق بشر و پیشگیری از نقض قوانین بین المللی مورد تحقیق قرار گرفته است. استقبال جامعه بین المللی نسبت به استانداردهای مطرح حقوق بشر و غیرقابل انکار بودن اصول آن موجب گردیده که تعدادی در دنیای معاصر، قواعد بنیادین حقوق بشر را از جمله قواعد بنیادی حقوق بین الملل بدانند. مبتنی شدن صلح و امنیت بین المللی بر حقوق بشر، امروز تداوم و حیات حق حاکمیت کشورها با انجام تعهدات و رعایت حقوق بشر است و کشورها خواسته و یا نخواستند خود را ملزم به رعایت حقوق بشر می‌دانند. با وجود تمامی هنجارها و اصول حقوق بشری، رقابت میان قدرت‌های بزرگ تاکنون از بزرگترین موانع و چالش‌های دست‌یابی به اصول و ارزشهای حقوق بشری به حساب می‌آید. همان طوریکه در بالا گفتیم حقوق بشر اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوقی است که هر فرد به طور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند

میشود. این تعریف ساده عواقب و بازتاب اجتماعی و سیاسی مهمی را برای مردم و حکومتها به دنبال دارد. مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بینالمللی این حقوق ویژگیهایی همچون جهان شمول بودن، سلب ناشدنی، انتقال ناپذیری، تفکیکناپذیری، عدم تبعیض و برابری طلبی، به هم پیوستگی و در هم تنیدگی را دارا است. از این رو به تمامی افراد در هر جایی از جهان تعلق دارد و هیچکس را نمیتوان به صرف منطقه جغرافیایی که در آن زیست میکند، از حقوق بشر محروم کرد ضمن اینکه همه افراد فارغ از عواملی چون نژاد، ملیت، جنسیت و غیره در برخورداری از این حقوق با هم برابر و یکسانند و در این خصوص کسی را بر دیگری برتری نیست. این حقوق شامل حقوق طبیعی یا حقوق قانونی که در قوانین ملی و بینالمللی موجودند میشود. دکتترین و فعالین حقوق بشر، در فعالیتهای بینالمللی خود در زمینه حقوق بینالملل، نهادهای جهانی و منطقیهای، سیاستهای دولتی و در فعالیتهای سازمانهای غیردولتی، اساس و شالوده سیاستهای عمومی و اختصاصی در این زمینه را بنا نهاده است. در واقع میتوان گفت در صورتی که جامعه جهانی در فضای صلح، با یک زبان مشترک اخلاقی، گفتگو و مباحثه کنند، این زبان مشترک

اخلاقی، در واقع، حقوق بشر نامیده میشود. با این وجود هنوز امروز دکتترین حقوق بشر، نظریه‌هایشان را در این مورد با شک و تردید بیان میکنند و مباحثه آنها بیشتر در زمینه محتوا، ماهیت و چگونگی توجیه حقوق بشر است. در واقع، پرسش بحثبرانگیز همانا خود معنای حق یا حقوقی است که باید به رسمیت شناخته شود و این بحث در گفتمانهای جامعه شناسان همچنان ادامه دارد. حرف اخیر اینکه تنها نهاد های مدافع حقوق بشر می توانند مجادله بر سر حقوق بشر ابزاری را پشت سر بگذارند و با نظارت بر اعمال حقوق بشر توسط حکومت های که در آن سازمان های مدنی و حقوق بشری مستقل وجود داشته ؛ تایید ویا زیر سوال ببرد.

منابع وماخذ:

۱- حق های بنیادین در حقوق بین الملل و حقوق اروپای نویسنده: کرسٹوف پائولسن و... مترجم: دکتر سیدقاسم زمانی - ندا غفاری تیریزی ؛ چاپ: اول

۲- ایده در باب حقوق بشر استین ویٹلی ترجمه محسن آرامش پور انتشارات مجد

۳- کناسبات حقوق بشر و حقوق بین الملل نورمن وایس ترجمه فاطمه مٹمی

۴- موافقتنامه های سرمایه گذاری بین الملل مارک جاکب ترجمه مصطفی آزادی خواه انتشارات وزیری

۵- ماکپاولی، گفتارها، کتاب اول، به نقل از مایکل. ب فاستر: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، جلد اول، قسمت اول، امیرکبیر.

۶- برتراند راسل: تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، کتاب سوم (فلسفه جدید) چاپ ششم، سازمان چاپ و انتشارات، تهران 1373.

۷- و.ت جونز: خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، جلد دوم، قسمت اول (مجموعه کتابهای اندیشه و اجتماع، زیر نظر حمید عنایت) امیرکبیر، تهران،

۸- منتسکیو: روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهدی، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر. ۹- ژان ژاک روسو: قرار دادهای اجتماعی، ترجمه غلام محسین زیرک زاده، چاپ پنجم،